

نوری سپید در قاره سیاه

در شماره پیش خواندیم که: کفار قریش دو نفر را با هدایای فراوان، به دربار نجاشی فرستادند تا مسلمانان مهاجر را، به مکه باز گردانند. اما برخلاف انتظار آنها، نجاشی تقاضای آنان را نپذیرفت ...

باشد چند نفرشان از خویشان ما هستند .
 - مهم نیست ، اینها از هنگامی که دین و خدایان ما را رها کرده اند ، پیوند خویشاوندی خود را با ما گسیخته اند ز بهر حال این کار برای ما آسانتر است تا از بزرگانمان شرمند گردیم .

- هر طور شما صلاح می‌دانی !

فردا صبح زود، با این تصمیم خطرناک ، به سراغ دوستان خود (وزرا و اطرافیان نجاشی) رفته و مراجع به دیدار مجددی با نجاشی با آنان گفتگو نمودند . دوستان، ضمن معذرت خواهی از جریان دیروز و اینکه در مقابل تصمیم اطاع نجاشی نتوانسته بودند کاری بکنند ، قول مساعد دادند ، که امروز نیز وقت مناسبی برای بازیافتن آنان بگیرند و تا آنجا که از

... شب هنگام عمرو عاص و عبدالله بن ربیع در برابرهم نشسته از شکست خود در نقشه‌ای که بر ضد مسلمانان طرح کرده بودند ، اظهار تأسف مینمودند.
 ناگهان عمرو عاص به جاشد و با شتاب گفت :
 - فکر تازه‌ای به نظر می‌رسد .

- چه فکری ؟

اگر نجاشی عقیده مسلمانان را درباره عیسی مسیح بدانند ممکن است زحمت را بطور کلی از دوش ما بردارد و فرمان قتل تمام آنها را صادر کند !

- در این صورت ...

- در این صورت چه ؟ چه می‌خواهی بگویی ؟

فکر بدی است ؟

- درست است که اینها با ما مخالفتند ؛ اما هر چه

گروهی از مسلمانان در همان کلبه دورهم نشسته و پیرامون جریان دیروز و وضع موجود و دیگر مطالب، سخن می‌گفتند.

صدای کوبیدن دربند شد، یکی از آنان رفت و در باز کرد و بانگرانی مبهمی بازگشت و گفت: - مأمور نجاشی است و جعفر را احضار نموده است و می‌گوید: «نمایندگان قریبش نیز در حضور نجاشی نشسته‌اند»

موج تازه‌ای از دلهره و اندوه جمعیت را فرا گرفت؛ یکی گفت:

- اینها به آسانی دست از ما بر نمی‌دارند.

دیگری حدس زد:

- مسلماً عمرو عاص نیرنگ تازه‌ای به کار برده است.

و سومی دعا کرد:

«خدایا! خودت ما را کمک ده»

جعفر آماده شد و بادوستان خدا حافظی کرد و همراه مأمور به راه افتاد و دعای دوستان او را بدرقه نمود.

وقتی به در ورودی کاخ رسیدند مأمور داخل شد و برای جعفر اجازه ورود گرفت.

جعفر وارد مجلس شد و سلام کرد و نجاشی به او احترام نمود، اما نگاهی تردید آمیز نیز به او افکند، نجاشی نمی‌خواست کسی متوجه این دگرگونی حالت او بشود، اما هوش سرشار جعفر این معنی را در نخستین نگاه نجاشی خواند.

نجاشی روبه جعفر کرد و گفت:

دوستان برمی‌آید، در این راه به آنان کمک نمایند. و در این دو نفر به مجلس نجاشی، همچون دیروز انجام گرفت، ولی این بار زمین را بیشتر بوسیدند و تملق زیادتری گفتند و سپس عمرو عاص چنین آغاز سخن کرد:

- پادشاه حبشه به سلامت باشد، اکنون که نظر مبارک بر این قرار گرفته است که این عده را در پایتخت خود نگهداری فرمایید، ما وظیفه‌ی چاکری خود می‌دانستیم که از افکار و معتقدات آنان اطلاعات بیشتری در اختیاران بگذاریم!

- چه اطلاعی؟

- اینها افراد خطرناکی هستند و در باره‌ی حضرت

مسیح عقاید توهین آمیزی دارند و او را برده‌ای بیش نمی‌دانند!

- برده؟!

- آری، عقیده‌شان همین است و برای اطمینان

بیشتر، شما می‌توانید آنان را احضار فرموده، مستقیماً از خودشان پرسید!

همرو نقش خود را خوب بازی کرده بود، زیرا او که دیروز اصرار می‌کرد نجاشی با مسلمانان ملاقات نکند امروز با پیشنهاد ملاقات با آنان، حسن نیت خود را ابراز می‌داشت!!

نجاشی تا حدی تحت تأثیر این سخنان قرار گرفت و از شدت خشم، رنگ صورتش برافروخته شد، شاید فکرمی کرد که فرمان خشونت آمیزی نسبت به مسلمانان صادر کند، اما با خود اندیشید که باز ممکن است توطئه‌ای در کار باشد و راه خردمندانه همین است که نخست در این باره با جعفر سخن بگوید.

جسارت بیشتری داشت ، زبان به اعتراض گشود و گفت :

— چنین نیست و این سخن کفرآمیز با تعالیم کلیسا نمی سازد و توهین به حضرت عیسی است او بندهی خدا نیست ، پسر خدا است و خودش هم خدا است .
 و دیگران نیز تأیید کردند ، بحث وجدال مختصری بین نجاشی و اطرافیان در گرفت ، اما علی رغم پندار دیگران ، نجاشی همچنان عقیده ی مسلمانان را ترجیح داد و روبه جمعیت کرد و گفت :

— مسلمانان در پناه من می باشند ، و تا اینجا هستند من از آنان حمایت می کنم و هیچکس حق ندارد مزاحم آنان گردد .

سپس به نمایندگان قریش اخطار کرد :

— بروید من اینان را تسلیم نخواهم کرد و نیازی هم به هدایای شما ندارم ... (۱)

* * *

جعفر سومین پسر ابوطالب می باشد و ده سال پیش از برادرش علی بن ابیطالب (ع) متولد شده است .

پیش از طلوع اسلام ، با اینکه مکه دستخوش مفاسد اخلاقی بود و شعله های فساد در آن شهرزبانه می کشید جعفر از آن جوانان معدودی بود که به رنگ محیط آلوده ، در نیامد و این افتخار بزرگ را کسب نمود که در آن دوران ، بت پرستید ، دروغ نگفت ، شراب ننوشید و بازنان هرزه زابطه ای نداشت (۲)
 او از جهت شمایل صورت و اخلاق ، شباهت زیادی به پسر عموی گرامی خود پیامبر اسلام (ص)

— می خواستم بینم دین شما درباره ی خداوند و نجات دهنده ی ما حضرت عیسی مسیح چه نظری دارد و او را چگونه معرفی کرده است ؟

جعفر با توجه به اینکه مسیحیان حضرت عیسی را خدا و پسر خدا می پندارند ، لحظه ای به فکر فرو رفت ولی تصمیم گرفت آنچه را از تعالیم اسلام می داند ابراز نماید ، هر چه با داباد از این روچنین پاسخ داد :

— پیغمبر ما (ص) در این مورد به ما گفته است که : « حضرت عیسی بنده ی خدا و فرستاده ی او است ، روح خدا است و کلمه ی خدا است (نشانی از عظمت و قدرت خدا در آفرینش است و بیان کننده ی احکام الهی است) و خداوند او را به مریم پاکدامن و دوشیزه عطا فرموده است »

سکوتی بر مجلس سایه افکند ، نجاشی سر خود را پائین انداخته و می اندیشید و سخنان جعفر را بطور شمرده از نظر می گذراند :

عیسی ... بنده خدا؟ ... و فرستاده ی او است ...
 و روح ... و کلمه ی خدا است ؟

... و او ... به مریم ... پاکدامن و دوشیزه عطا فرموده است ؟ »

و ناگهان سر بلند نمود و گفت :

— آری به نظر من مقام حضرت عیسی از آنچه گفתי تجاوز نمی کند !

حاضران با نگرانی به همدیگر نگاه کرده ، زمره هایی نمودند و یکی از اسقفها که جرأت و

۱ - سیره ابن هشام ج ۱ ص

۲ - الاصابه ج ۱

استراحت نمایند .

در این هنگام کاروانی که از راه دور آمده بود بر آنان وارد شده غریبشادی از مسلمانان برخاست ، افراد این کاروان دوستان و همفکران آنان و پیشگامان در نهضت حیاتبخش اسلام بودند . که سالیان درازی در کشور حبشه به سر برده و فروغ تابناک اسلام را تا قلب آفریقای سیاه برده بودند .

اینک «جعفر بن ایطالب» (ع) و همراهان او با دو کشتی در ساحل شرقی دریای سرخ پیاده شده ، پس از اطلاع از اینکه مسلمانان در میدان نبرد با یهود هستند به جای مدینه به خیبر آمده بودند .

پیامبر اسلام (ص) که هنوز گردوغبار جنگ را از صورت نزدوده بود ، گونه های خود را با اشک خوشحالی شستشوداد و با آغوش باز از یاران با وفا و پسر هموی فداکار خویش استقبال نمود . جعفر مؤده داد که توانسته است نجاشی و چند نفر دیگر را به آئین اسلام رهنمون گردد .

پیغمبر (ص) پیشانی جعفر را بوسید و فرمود :

— **نمی دانم از آمدن جعفر بیشتر شادمان**

باشم یا از فتح خیبر ؟ (۳)

دشت «مؤته» در نزدیکی شام ؛ زیر سم اسبها و چکمه های سربازان لرزید و گردوغبار غلیظی در فضای آن پیچید ، شبهه ی اسبها ، غریو طبل ، نعره ی « **الله اکبر** » و صدای برخورد اسلحه در هم

داشت و کمی پس از امیر مؤمنان (ع) به آئین اسلام گروید .

در نخستین روزهای بعثت همراه پدرش به مسجد الحرام رفته بود ، دید رسول گرامی اسلام (ص) به نماز ایستاده و برادر کوچکترش علی (ع) در سمت راست وی با او نماز می خواند ، **ابوطالب دست خود را به آرا می برد و دوش جعفر زد و گفت :**

— **تو هم برو در سمت چپ پسر عمویت بایست . (۳)**

روح پاک و استعداد سرشار و فضایل اخلاقی این ابرمرد ، در پرتو تعالیم اسلام ، بخوبی پرورش یافت ، بطوری که توانست در اسلام موقعیتی بزرگ و محبوبیتی شگرف ، کسب نماید .

وی هواخواه و دلسوز طبقه ضعیف جامعه بود ، و همواره با آنان دوستی و نشست و برخاست می کرد و به گفتگو می پرداخت . تا آنجا که رسول گرامی اسلام (ص) او را به کنیه ی «**ابوالساکین**» : (پدرینویان) سرافراز نمود

در یک روز گرم و آفتابی که مسلمانان پس از چند روز تلاش و کوشش و زحمت ، به همت والای امیر مؤمنان (ع) قلعه های خیبر را گشودند و «**افسانه ی نفوذناپذیری دژهای یهود را شکستند**» ! پس از کسب پیروزی ، به سوی چادرها آمدند تا

۳ - اسدالغابه ج ۱ ص ۲۸۷

۴ - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳

سرانجام هر دو دست او قطع گردید، اما نگذاشت
پرچم واژگون شود و در آخرین لحظه، این امانت
را به دست دوست و برادر دینی خود **عبدالله بن
رواحه** سپرد.

وقتی مسلمانان پس از فرو نشستن غبار جنگ جنازه‌ی
جعفر را دیدند متجاوز از ۷۰ زخم تنها در قسمتهای
جلوی بدن او بود!

پیغمبر (ص) در همان روز در مدینه فرمود: **که
اکنون جعفر بادوبال در بهشت با فرشتگان
هم پرواز است!**

جعفر طیار در آن روز چهل و یک بهار را پشت سر
گذاشته بود. (۵)

درود بر او و همگانمان اوباد، درود!

می‌آمیخت و ارتش جوان اسلام برای نخستین بار،
با ارتش مجهز روم، روبرو شده بود و یکی از
سخت‌ترین روزهای خود را می‌گذراند.

ارتش روم به نقاط سوق الجیشی آن منطقه
آشنایی کامل داشت و چندین برابر سپاه مسلمانان نیز
در آنجا نیرویاده کرده بود.

برادر رشید علی (ع) که فرمانده قشون بود به
پیش‌تاخت و در محاصره‌ی فوجی از سربازان رومی
و مزدوران آنان قرار گرفت.

او دست به پیکار عجیبی زد اما نه برای دفاع از جان
خویش، بلکه به منظور حفظ و نگهداری پرچمی
که در دست داشت ازیرا پرچم، نشان موجودیت سپاه
اسلام بود.

در آنوقت رستاخیز برپا می‌شود

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

ثلاثة اذا اتن فعند ذلك تقوم الساعة: خراب العمار و عمارة
الخراب وان يكون المعروف منكرا والمنكر معروفا وان تمرس
الرجل بالامانة تمرس البعير بالشجرة.

: سه چیز است که وقتی رخداد پس از آن، رستاخیز برپا می‌شود.

۱ - آبادیها را ویران و ویران‌ها را آباد کنند (آنچه نباید آباد شود
آباد و آنچه نباید ویران شود ویران می‌گردد).

۲ - کارهای نیک و شایسته در نظر مردم، بد و ناشایست گردد و منکرات
و ناشایسته‌ها شایسته و نیک شمرده شوند.

۳ - مردم، با امانتها بازی کنند بسان بازی شتر با درخت سبز.